

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث ما در جواز یا حرمت ولایت از طرف جائر و ظالم بود.

و دیروز و پریروز مقدماتی را در این جهت عرض کردیم خدمت آقایان و توضیحاتی را ولو اجمالاً گفته شد. و احتمالی حالا یک بحثی را دیروز علی القاعده کردیم؛ امروز هم همان را مطرح بکنیم. ولو فعلاً نمی خواهیم نتیجه گیری بکنیم. مطرح بشود.

عرض کردیم احتمال دارد که کلاً مسئله قبول ولایت از طرف جائر جزو احکام ولایی باشد و جزو فقه استنباطی نباشد.

آن وقت از طرف دیگر خب دیروز روایت را خواندیم. چون دیروز خواندم روایت اول روایت که مثلاً باب من ابواب النار این ولایت جور، باب من ابواب النار، می شود این طور تفسیر کرد که خود ولایت از قبل جائری نفسه جزو احکام اولیه است. آن احکام ولایی استنهایا و خصوصیات است. اصل اولی اش حرمت است. اصل اولی این جزو احکام ولایی نیست.

این مطلب خب یک مطلبی است که چون در اینجا نیامده و مرحوم آقای ایروانی تا یک حدی به یک صحنه ای به یک تعبیری مطرح کردند و جور دیگر هم مطرح شده، این مطلب، مطلب لطیفی است. من الان تذکرش را عرض می کنم؛ چون می خواهیم روایت را بخوانیم، هی در خلال روایت اشارات می کنیم.

پس این بحث امروز الان این جوری مطرح می کنیم؛ بگوییم اصل ولایت از قبل جائر، این جزو احکام اولیه است. این حرام است. یک خصوصیاتش که مثلاً اکراه باشد یا برای دفع مفسده باشد یا برای کمک به مومنین باشد، اینها تابع احکام ولایی هستند و به افراد فرق می کنند، به نظام های اجتماعی. ممکن است به یک فردی بگویند شما در فلان کشور که دارای این نظام است شما قبول بکنید، اما در یک کشور دیگر که دارای نظام فلان است قبول نکنند. ممکن است؛ کشور به کشور فرق بکند، افراد فرق بکند، یک فرد دارای خصوصیات باشد... این را اصطلاحاً اسمش را گذاشتیم فقه ولایی. و اینهایی که این غیر از این تعبیری که ما الان به این صورت مطرح کردیم، این به صورت دیگری هم باز در مباحث شبیه مباحث اخلاق یا حالا بگوییم شبیه مباحث کلامی هم آنجا هم مطرح می شود.

خلاصه طرح در آنجا از آن زاویه، این زاویه ای که امروز اینجا مطرح کردیم. از آن زاویه این است که خود ولایت از طرف جائر، خوب دقت بکنید، قبول ولایت از طرف جائر خود قبول ولایت از طرف جائر، خودش به اصطلاح به لحاظ اخلاقی، چون ما انشاء الله عرض

خواهیم کرد که ممکن است این مسئله را بگوییم مثل مرحوم سید مرتضی از راه عقلی و اخلاقی مطرح بکنیم و در عین حال بگوییم روایات هم ناظر هستند. چون ما این توضیح را سابقا عرض کردیم، بعثت لاتمم مکارم الاخلاق یا اعالی الاخلاق، در روایات شیعه من ندیدم، حالا در روایات سنی ها دیدم اعالی الاخلاق. یک تعبیر زیبایی است به جای مکارم اخلاق.

این لاتمم مکارم الاخلاق یا اعالی الاخلاق، توضیحاتی را عرض کردیم که تتمیم چند احتمال دارد؛ زیاد است احتمالاتش. من جمله این بود که شاید بعضی از احکامی را که عقل، اخلاقی را که عقل تشخیص می دهد، یک مباحثش محل شبهه باشد. آن وقت شارع می آید توضیح می دهد. اگر ما قبول بکنیم اصل مطلب عقلی است لکن خصوصیات شرعی است.

و لذا در این مسئله قبول ولایت هم جنبه های عقلی یا اخلاقی را مطرح می کنیم، هم جنبه های تعبد را. آن وقت این جنبه را از الان مطرح بکنیم که به لغت ما به یک معنا آمد، به لغت اخلاق به معنای دیگری آمد. در لغت اخلاق به این معناست که آیا قبول ولایت از قبل جائز اصلا فی نفسه اقتضای قبیح دارد؟ اصلا فی نفسه اقتضای قبیح دارد. می خواهد ظلم بکند می خواهد نکند، می خواهد جور انجام بدهد یا ندهد، می خواهد مال مردم را بگیرد یا نگیرد، اصلا فی نفسه اقتضای قبیح دارد.

آن وقت اگر یک عنوان موثر آمد آن را عوض می کند. اگر یک عنوان موثر آمد. مثل باب کذب، بنابر مشهور بین علماء؛ چون مشهور بین علماء که خود کذب فی نفسه عنوان قبیحی است. همین که انسان ظاهرش خلاف باطنش باشد. این باطنش را ۴:۳۶ به یک نحوی که در مقابل تعبیر و بیان و استعاره آن باطن را، خود این یک درجه پستی نفس است. انسانی است می گوئیم انسان ضعیفی است. پست است، نفس پستی دارد. لکن یک جهت موثر ممکن است بر آن مقدم باشد. یک جهت موثری برایش پیدا بشود. این یک احتمال. یک احتمال اینکه نه مثل از قبیل غذا خوردن باشد، یا مثلا شلاق زدن. شلاق زدن فی نفسه نه جعل حسن دارد نه قبیح دارد. اگر ظلما باشد قبیح است بلکه حرام است؛ اگر ظلما نباشد، تادیبا باشد، یک حساب دارد، اگر طبق قانون باشد کیفر باشد، جزو مثلا قصاص باشد فلان باشد یک حکم. هر کدام به مواردش خودش فرق می کند.

پس بنابراین خوب دقت بکنید، این بحث را چون در اینجا شیخ اشاره ای فرموده، ما هم در ضمن روایات اشاره بکنیم و بعد هم به اصطلاح وقتی در نتیجه نهایی نتیجه گیری بکنیم. آیا ولایت، خود قبول ولایت فی نفسه، خودش فی نفسه عنوان قبیحی است؟ بعد یک عنوان محسن بر آن عارض بشود. یا خود قبول ولایت فی نفسه اصلا نه حسن نه قبیح. هیچی نیست.

اگر رفت و ولی و ولایت قبول کرد و احسان کرد، خوبی کرد، اقامه حق کرد، حق را به حق دار رساند، این حسن است. ظلم کرد، قبیح. اصلا فی نفسه این طور است. این طور نیست که فی نفسه حسن باشد، یا فی نفسه قبیح باشد. نه فی نفسه قبیح ندارد. این بحث را اگر یاد آقایان باشد ما در بحث کذب هم آوردیم. مرحوم آقای ایروانی اگر یادتان باشد ایشان می گفتند نه کذب فی نفسه معلوم نیست قبیح داشته باشد. به لحاظ اینکه انسان وقتی کذب گفت، دروغ گفت، آثار بدی بر آن بار می شود. به خاطر آن آثار کذب قبیح است. اما فی نفسه انسان دروغ بگوید و هیچ آثاری بر آن بار نشود این قبیح ندارد.

پس بنابراین اگر ما بخواهیم خلاصه بحث را بگوییم، سه احتمال در اینجا هست؛ یک، قبیح و کذب هر دو فی نفسه قبیح هستند. و هر دو محسن می خواهند. این شاید مشهورتر بین اصحاب باشد. کذب و قبول ولایت؛ هر دو قبیح هستند فی نفسه محسن می خواهند. دو، کذب و ولایت هر دو فی نفسه قبیح نیستند. هر دو، هم کذب و هم قبول ولایت. تابع آن آثار است. اگر دروغ گفت، آثار بد بار شد بد است، دروغ گفت آثار خوب بار شد خوب است. آثار بد بار شد بد است. قبول ولایت هم همین طور است. کذب و قبول ولایت هر دو به لحاظ آثار هستند. هر دویشان نمی شود بگوییم فی نفسه قبیح هستند یا بگوییم حسن است. به لحاظ آثار و ترتب آثار. این هم یک رأی، رأی دوم.

رأی سوم، تفصیل ما بینهما. چون این در این بحث می آید. ما در کذب بگوییم خودش فی نفسه جهت قبیح دارد. کذب فی نفسه عقلا قبیح است. اما قبول ولایت این طور نیست. این مبنای سید مرتضی است. سید مرتضی در آن رساله ای که نوشته، آن نکته اصلی بحثش این است. این هم روشن شد نکته فنی بحث؟

سید مرتضی می گوید به نظر ما کذب فی نفسه قبیح دارد. باید محسن بر آن بیاید. اما قبول ولایت فی نفسه چیزی ندارد. اگر قبول ولایت کرد، ایجاد عدالت کرد، حق را به حق دار رساند، کار صحیحی انجام داد این حسن است. اگر ظلم کرد این قبیح. خودش فی نفسه هیچی ندارد. این رأی سید مرتضی است.

پس برای این دو تا عنوان خوب دقت کنید، مجموعا سه تا احتمال هست، بلکه شاید بشود، البته مرحوم کلمات مرحوم ایروانی در اینجا لوازم کلامش شاید دریاید. صریحا بحث را از این، نمی دانم شاید دقت نکنید در کلمات سید مرتضی، از این در کذب مطرح کردند، اینجا مطرح نکردند، به این وضوح مطرح نکردند. این یک مطلبی که انشاء الله تعالی ما در خلال روایات هم باید این را توضیح بدهیم. یعنی می خواهم اول توضیحش را عرض کنم.

و لذا این به لحاظ اخلاق این طور می شود. یعنی در علم اخلاق بحثی که در اخلاق می آید در حسن و قبح عقلی، این طور می شود که آیا کذب و قبول ولایت هر دو فی نفسهما قبیح؟ اصلا خود قبول ولایت فی نفسہ قبیح است مگر محسن برایش بیاید. دو، هر دو فی نفسہ قبیح نیستند. تابع جهات هستند. سه، تفکیک ما بین کذب و قبول ولایت. کذب فی نفسہ قبیح که یک جهت محسن برایش پیدا بشود. اما ولایت فی نفسہ قبیح نیست. تابع آثار است. انسان قبول ولایت که کرد، ببیند چه آثاری را انجام می دهد. تابع آن آثاری است که بر آن مترتب می شود. نه اینکه فی نفسہ قبیح باشد.

این هم راجع به این بحث که الان مطرح کردیم.

آن وقت ممکن است این بحث را الان که عرض کردم زاویه فقهی بدهیم. زاویه فقهی بحث این است؛ که آیا خود قبول ولایت خوب دقت کنید، جزو احکام ولایی است یا نه، خود قبول ولایت جزو احکام ولایی نیست. خود قبول ولایت فی نفسہ حرام است. آن تخصیص ها و مواردی را که گفتیم آن احکام ولایی است. چون روایت دیروز خواندیم، یادم رفت آن مطلب را دیروز توضیح عرض کنم امروز می خواستم عرض کنم که تکمیل بحث قبل از ورود در روایت.

آیا خود قبول ولایت فی نفسہ حرام؟ مخصص می آید؟ یا نه، اصلا اصل قبول ولایت فی نفسہ حرمت ندارد؟ تابع امر ولایی است. امام (ع) فرموده تو قبول بکن به علی بن یقطین. که اصلا حرمت نداشت. اصلا حرمت ندارد که حرمت بر او برداشته بشود. تخصیص نخورده است. اگر فرض کنید مثلا می داند که می رود انجام می دهد و می تواند قدرت دارد یک مقامی را بگیرد که بتواند حق را به حق دار برساند، کارهای صحیح انجام بدهد، درست انجام بدهد؛ چون نحوه نظام های اجتماعی فرق می کند. در یک نظام اجتماعی است که صلاحیت او ولو به عنوان یک استاندار مثل یک پادشاه است. می تواند انجام بدهد و کاری هم به او ندارند و می تواند کاملا موارد حق را انجام بدهد. مثل علی بن یقطین. برود افراد را بکشد و اینها هم نه. حتی در یک روایت دارد که اموال شیعه را به عنوان مالیات می گرفت، بجای به اصطلاح، بعد سری شب ها به آنها بر می گرداند، می گفت بروید مالیات ها را بدهید به شیعه، بر می گرداند.

غرضم به اینکه پس بنابراین ببینیم آیا به اصطلاح خود اصل قبول ولایت ولایی است یا نه آن حکم اولی است؟ مخصص می خواهد. این در فقه، آن هم در بحث اخلاقی.

نکته ای را هم در اینجا مرحوم آقای ایروانی مطرح کردند که مرحوم استاد هم از ایشان گرفتند. و حاصلش این است که این البته شبیه این بحث است. آیا ما از روایت چه در می آوریم؟ این بحث دیگری است، این شبیه آن بحث است. این را جداگانه بحث می کنیم.

آیا خود قبول ولایت حرام است؟ یا نه اعمال این ولایت حرام است؟ مثلاً فرض کنید شخصی رفته خودش را جزو ولایت و عمال نوشته. هیچ کاری هم هنوز به او ارجاع ندادند. فقط رفته ثبت نام کرده اسمش را اعلام کردند به عنوان فرض کنید استاندار، هنوز هم متصدی نشده. خود همین ثبت نام کردن و این که انسان برود در دستگاه خود این حرام است؟ یا نه، حرام چیز دیگری است، وقتی که ثبت نام شد، و به عنوان به قول معروف استاندار معروف شد، بعد ارتکاب محرمات کرد، پول زور گرفت، مردم را شلاق زد، زندان برد، اینها حرام است. آن که حرام است اینهاست. اگر اینها حرام باشد، این در بحث قبلی بود. اعوان ظلمه.

اعوان ظلمه لازم نیست که ثبت نام کرده باشد. ولو ثبت نام ولو رسماً، ممکن است یک کسی جزو حواشی سلطان باشد، اعوان ظلمه باشد، لکن رسماً هم مقام اداری ندارد. به هر حال این هم نکته لطیفی است که مطرح شده است. آن که ما از روایات استظهار می‌کنیم همان که انسان به اصطلاح برود بگوید من قاضی هستم، و بعد بگوید قاضی مثلاً جور، بگوید من مثلاً استاندار هستم. همین که با اینها رفت، حالا فرض کنید من باب مثال یک کسی رفت ثبت نام کرد به عنوان استاندار اعلامش کردند، بنا شد یک ماه دیگر برود به محل کارش، هنوز هم نرفته. در خلال این یک ماه هم مرد، من باب مثال. آیا این ارتکاب حرام کرده یا نمرده، زنده، آیا این فاسق است، چون ارتکاب حرام کرده، معصیه کبیره کرده؟ ولو هنوز عملاً متلبس به عمل نشده.

آیا از روایات ما چه درمی‌آوریم؟ حتی از حکم عقل، فرق نمی‌کند. یا روایات یا حکم عقل. آیا درمی‌آوریم نفس این که انسان اسمش را بنویسد و منصبش را تصدی بکند، نفس قبول منصب حرام است. می‌خواهد جزو اعوان ظلمه باشد می‌خواهد نباشد. همین قبول منصب، من شدم استاندار اینجا، در دستگاه فرض کنید هارون الرشید خبیث. من همین مقدار که آن منصب را قبول کردم، این کار حرام است. حالا می‌خواهد کاری را انجام بدهم یا ندهم. مهم نیست که انجام بدهم یا ندهم. بلکه به تعبیر مرحوم آقای خویی اگر ظلم کرد، دو تاقیج انجام داده؛ هم ظلم کرده هم تصدی کرده. در حقیقت دو تا است. یا نه، دیگر تصدی به عنوانه حرام نیست. این که می‌گویند قبول ولایت به لحاظ ظلم است. اما اگر آدم قبول ولایت کرده، هنوز هیچ ظلمی هم نکرده، خیلی آدم خوب، متدین، اهل نماز و روزه، عبادت و اهل تحجد، و هنوز هم نرفته سر کار قضاوت یا استانداری، هنوز هم نرفته. این به عدالتش ضربه نمی‌زند. ثبت نام کرده، اعلام کرده اما هنوز گفتند دو ماه دیگر مثلاً، تا آن استاندار قبلی برود، دو ماه طول می‌کشد تا ایشان برود. اما بنابر ظواهر بعضی از روایات، این را انشاء الله عرض کردم. ظواهر بعضی از روایات این است که نه خود همان مقام اول حرام است.

س: آنهایی که می‌گویند مقام اول حرام است بدون در نظر گرفتن کمک به ظالم و مثلاً

ج: بله دیگر، بحث همین است. غیر از اعوان ظلمه.

س: غیر از اعانه به ظالم و اینها

ج: بله دیروز هم همین را عرض کردم. چند تا عنوان فقهای ما قرار دادند. یکی قبول ولایت یکی اعوان ظلمه.

در باب اعوان ظلمه گفتیم دو عنوان شد؛ یکی اعان ظالما، یکی عنوان اعوان ظلمه. این دو تا حرام است.

سوم، قبول ولایت؛ ولو اعوان ظلمه هم حساب نشود. ظلم هم نشود. رفته اسمش را اعلام کردند به عنوان استاندار، هنوز هم سرکار نرفته اصلا، هیچ کاری هم نکرده، دو ماه دیگر می خواهد برود.

س: قبول کرده اعوان می شود. اگر هیچ کسی قبول نکند دیگر

ج: خب این بحث دیگری است. عرفا نمی گویند اعوان. هیچ کاری نمی کند. در خانه نشسته مثل سابقش. هیچ اثری هم ندارد.

س: قبول داشتن است. مثلاً یک شخصیت معروفی است. صرف این قبول داشتن این

ج: خب شخصیت معروف قبول داشتن، ولو عنوان استاندار نگیرد. بعضی از موارد را مرحوم ایروانی حمل به این معنا کردند. اعیان و اشرافی که سابقاً بودند. گاهی در شهرها اعیانی بودند رسماً مقامی نداشتند، اما دولت روی اینها حساب می کردند. اعیان و اشرافی که بودند. عده‌ای از موارد را مرحوم ایروانی حمل بر این می کند. آقای خویی هم اشکال می کند. حق هم با آقای خویی است. انصافاً خیلی به ذهن ما تعجب هم می آید آقای ایروانی خیلی آدم خوش ذوقی است. چطور اینجا حمل کرده بر اعیان و اشراف. اعیان و اشراف فی نفسه محل کلام نیستند. آنهایی که ارتباط با سلطه دارند.

س: غیر مستقیم حرمت

ج: آن به عنوان اعان ظالما است نه به عنوان قبول ولایت. این عنوان ولایت من قبل ظالم خودش عنوان مستقلی است. روشن شد بحث؟

پس یک بحث این است که خود این که انسان اسمش را بنویسد و به عنوان اینکه استاندار بشود از قبل ظالم و جائر، ولو عملاً نرفته، بلکه بالاتر. اصلاً زمانش نرسیده، گفتند دو ماه دیگر شما می آید در استانداری مشغول کار می شوید. سوال، آیا الان که هیچی نشده، در خانه نشسته، زندگی، نماز و روزه و عبادت و دعا و حرم و... به عنوان استاندار معرفی شده. اینها می گویند همین قبول ولایت حرام است.

ولو هیچی انجام نشود. همین که قبول ولایت کرد خود این کار با قبول ولایتش می شود فاسق ولو عملاً متصدی استانداری نشده است. این احتیاج ندارد که... بله اگر متصدی شد و ظلم کرد، گناه دیگری انجام داده است.

خود قبول ولایت، لذا هم در بعضی از روایات دارد که من سود اسمی فی دیوان ولد السابع؛ سابع یعنی عباس. تقیّه به جای عباس گفتند. یعنی هر کسی که اسمش را بنویسد. ببینید، من سود اسمی یا چون معمولاً ادبیات عربی همزه وصل باشد من سود اسمی، من سود اسمی یا اسمی به نحو اتصال بخوانیم، فی دیوان ولد السابع، حشره الله يوم القيامة خنزیرا

س: شاید خود این از باب کمک باشد

ج: ظاهرش که خلاف ظاهر است دیگر. یعنی ظاهرش این است که همین قبول کرد که یک پستی را در دیوان بنی عباس خودش حرام است.

س: خب این خودش کمک است دیگر

ج: یعنی اسم نوشت. خوب دقت کنید. غیر از اینکه عملاً، غیر از اینکه عنوان اعانه ظالم، غیر از اینکه عملاً کاری را انجام داد. پس بنابراین، من این موضوعات را الان مطرح می کنم؛ چون می خواهیم روایت را بخوانیم. با ذهنیت خودمان با روایت یواش یواش آشنا بشویم.

آن که الان اینجا مطرح است، این است که اینها می خواهند بگویند خود قبول ولایت از طرف ظالم حرام است. غیر از اعان ظالما. یا نه، بگوییم خود قبول ولایت، مرحوم سید مرتضی خود قبول ولایت را حرام نمی داند. آن را که حرام می داند، عملی است که از او صادر می شود.

س: قبول ولایت را جزو اعوان قرار نمی دهد؟

ج: نه ممکن است نشود. اصلاً اسمش را نوشته، اعلام هم نکردند. قبول کرده استانداری بشود هنوز هم اعلام نکردند. گفتند دو ماه دیگر می روید. هیچ کس هم نمی داند. من باب مثال دیگر.

بنابر این حرام است. بنابر اینکه قبول ولایت حرام است، این هم حرام است. روشن شد؟ آن نکات بحث را من الان عرض بکنم تا بعد برسیم انشاء الله نتیجه گیری نهایی.

س: یعنی از روایات باید در بیاوریم بدون هیچ کمکی حتی

ج: یک، از عقل، دو از روایات. و آیا از روایات با مسئله عقلی مخالفت دارند یا ندارند. این سه اصل مهم.

این راجع به این مطلب.

حالا روایات را خواندیم.

روایت اول که خواندیم که سندش هم صحیح بود، دارد که آن که والی جور بود، باب من ابواب النار. دارد که یک والی جدید آوردند، مردم برایش تهنیت می گویند. امام باقر علیه السلام انه لباب من ابواب النار؛ این معنایش این است که خود تصدی و قبول خودش باب من ابواب النار است. این آیا معنایش این است؟ یا معنایش این است که مثلاً در این زمان ما، مثلاً زمان بنی امیه و آن خصوصیات، یعنی در می آید حکم ولایی یا حکم اولی؟

یک حدیث شماره دو بود که از مستدرک آورده بود. ما به مناسبت حدیث شماره ۲، گفتیم چند تا روایت دیگر را هم می خوانیم که ظاهراً یکی است.

عرض کردم اینجا الان در این کتاب جامع الاحادیث چند تا شماره داده؛ به نظر ما یکی است. مثلاً در آخر هم نوشته مثلاً در این باب هفتاد روایت، شصت تا روایت، خیلی اینها روشن نیست متعدد باشد. به این مناسبت ما متعرض این حدیث شدیم. عرض کردیم این حدیث در کتاب کافی بایک متن مفصل تری آمده است. و این مطلب را نسبت داده به زیاد بن ابی سلمه. شخصی به نام زیاد بن ابی سلمه. و در کتاب تهذیب از کافی نقل کرده، زیاد بن ابی سلمه.

اگر این کافی های چاپ جدید هست، آن که پانزده جلدی است، این روایت را ببینید که از در جلد ۶ هم آورده، ببینید نسخ زیادی دارد که همه ابی سلمه است یا بعضی از نسخ هم زیاد بن سلمه.

به هر حال ما عرض کردیم نسخه ای که در اختیار مرحوم شیخ طوسی بوده، ظاهراً با نسخه ای که الان در اختیار ماست فرق هایی دارد. بعضی جاهایش نسبتاً زیاد است و بعضی جاهایش کم است. به هر حال در نسخه ای که ما الان از کافی داریم، زیاد بن ابی سلمه است. شیخ نقل کرده زیاد بن سلمه. حالا باز هم نمی دانیم نسخ کتاب تهذیب را هم خبر نداریم.

به هر حال زیاد بن ابی سلمه یا زیاد بن سلمه ظاهرا یکی است. مرحوم استاد هم دو شماره داده. یکی شماره زیاد بن ابی سلمه، یکی زیاد بن سلمه. اینجا اختلاف نسخه است. با اختلاف نسخه شخص دو تا نمی شود. حالا اگر دو تا روایت بود معقول بود دو تا کتاب، اما کتاب واحد به نسخه واحد، دیگر دو تا نمی شود.

در این نسخه کافی جدید اگر نگاه کنید ببینید ذیلش از چون پانزده شانزده نسخه را مقابله کرده، در تمام نسخ ابی سلمه است یا هست نسخه ای که زیاد بن سلمه باشد.

س: در تمام نسخه زیاد بن ابی سلمه است.

ج: بله، پس معلوم می شود شیخ احتمالا سقط از قلم شیخ باشد. به هر حال طبق قاعده ای که ما داریم بعید است الان قبول بکنیم ابتدائا شیخ اشتباهی به این روشنی و واضحی کرده است. علی ای حال به هر حال این روایت را ما دیروز خواندیم و توضیحاتش را دادیم. عرض کردیم این مرحوم صاحب مستدرک این را از کتاب مجموع الرائق سید هبة الله، عرض کردم نه مولفش وضع خیلی روشنی ندارد. ایشان از صفوان بن مهران جمال نقل کرده که عرض کردیم در یک جای دیگر هم داریم همین اجمالا که صفوان، حالا در آن روایت محمد بن خالد راوی است.

قال دخل زیاد بن مروان عبدی، این شماره ای که الان از جامع الاحادیث می خوانم شماره ۱۴. این نسخ الان که اینجا عبدی است نمی دانم حالا چون در کتب مشهوره نیامده، کتاب غیر مشهوری است دقیقا نمی دانیم. اما ما زیاد بن مروان قندی داریم. آیا این زیاد بن مروان همان زیاد بن ابی سلمه است؟ یحتمل، چون به هر حال نمی شناسیم. گفت که ۲۳:۴۰ نه این را می شناسیم نه او را. به هر حال زیاد بن مروانی که ما داریم قندی داریم. زیاد بن مروان قندی. و این که این زیاد بن مروان جزو کسانی بوده که در دستگاه بنی عباس بوده، این را هم نداریم در ترجمه. البته شخصیت اجتماعی بوده، شخصیت بدی نبوده زیاد بن مروان. و عبدی هم نبوده.

عبدی به اصطلاح نسبت یا به عبد شمس است عبد قیس است. غالبا عبد قیس است. در کوفه عبد قیس بوده، عبد القیس. یا از بصره باشد مثلا عبد القیس بصری. به هر حال عبدی نسبت به عبد القیس است. البته خب در باب نسب گفتند که می شود گفت عبدی می شود گفت عبشمی؛ یعنی یک تکه از این یک تکه از عبد الشمسی را بگویند عبشمی.

علی ای حال و آن زیاد بن مروان قندی معروف مولای بنی هاشم است. از عبدی ها نیست. مگر چون این کتاب احتمالا روایت در دست سنی ها بوده، آن کتاب اربعین. و باز هم در یک مصدر غیر معروف باز نقل شده، در غیر معروف، احتمال دارد نکته قندی بوده اشتباها

عبدی نوشته است. فعلا در ترجمه زیاد چنین چیزی که ایشان تقلد عملا من قبل بنی عباس فعلا نداریم. فعلا آیا زیاد بن مروان همان زیاد بن ابی سلمه است؟ من المحتمل و العلم عند الله. لکن مضمونش با آن یکی است. دخل علی مولای موسی بن جعفر (ع) فقال لزیاد اتقلد لهم. البتة ما تقلد خواندیم. ممکن است اتقلد لهم؛ تقلد یعنی تقلد، تاش حذف شده باشد. درست هم هست.

قال نعم، بلی یا مولای، فقال ولم ذاک، قال قلت یوم انی رجل لی مروءة و علی عیلة، اینجا مروءة چاپ شده درست است. و لیس لی مال. این که زیاد بن مروان قندی هم شخصیت اجتماعی بوده، و حتی ظاهرش نشان داده می شود که یک شخصیتی بین خود شیعه هم بوده. رویش عنایت بوده. قصه حضرت موسی جعفر (ع) تأکید با ایشان، و ایشان جزو واقفی هاست و جزو بزرگان واقفی ها. و می گویند جزو وکلایی بوده که پول نزدش بوده و انکار وفات موسی بن جعفر (ع) برای این بوده که این پول ها را به حضرت رضا (ع) تسلیم نکند. چون دعوای سر پول است. بله، می گویند هفتاد هزار درهم جزو وکلایی بوده که...

و من سابقا هم یک نکاتی را عرض کردم. ما از واقفیه نادری داریم که مثل بغداد، واقفیه و فطحیه غالبا کوفه بودند. ایشان بغدادی هم درباره اش نوشتند. زیاد بن مروان قندی، اگر قندی باشد.

اما در قم نداریم. از واقفی ها و فطحی ها و زیدی ها و نمی دانم کیسانی و ناووسی، حالا اگر آنها فی نفسه ثابت باشند. زیدی و ... ما اینها را در قم نداریم. در قم فقط از این طوائف منحرف شیعه گاهی بودند، از غلات داریم. از این مذاهب دیگر نداریم.

س: حاج آقا از واقفیه داریم که از ائمه بعد از امام کاظم علیهم السلام هم نقل بکنند؟

ج: واقفیه؟ نه.

س: یک چند مورد این جوری که مشهور به وقف هستند

ج: معلوم نیست باشد. روشن نیست نه.

س: مثلا عمار نقل ندارد؟

ج: نه.

فقال یا زیاد واللہ لان اقع؛ این اقع در آن متن بود ان اتقطع، اسقط، من السماء الی الارض فأقطع قطعاً و یفصلنی الطیر بمناقیرها؛ کبوترها پرندگان ولو با متقارشان، تکه تکه بکنند، لاحب الی من ان اتقلدهم عملاً، فقلت الا لماذا، این فقلت الا لماذا در آن متن هست،

فقال خود حضرت الا لماذا. نمی دانم حالا... بله، فقلت لا ادري جعلت فداک؛ حالا این غرض این متن کمی با آن متن مرحوم کلینی اختلافاتی دارد.

قال الا لاعزاز مومن او فک اسره

س: اینجا قال لا ادري نداریم

ج: ندارد. عرض کردم بعضی هایش هم، نمی خواستیم خیلی بخوانیم. و علی ای حال آنجا یک چیز دیگر هم دارد. این متون با همدیگر اشکال دارد. آقایان ملاحظه بکنند. به ذهن من می آید که نسخه یک مقداری خرابی پیدا کرده است. یعنی این طور خیلی صاف نباشد.

س: شما از جامع الاحادیث می خوانید؟

ج: بله

س: در جامع الاحادیث این جور که شما می فرمایید نیست

ج: نیست؟

شماره ۱۴، ۱۳ و ۱۴ مثل هم هستند. در ۱۳ شاید

علی ای حال این چهار تا به تعبیر ایشان چهار تا روایت، یعنی سه تا روایت ایشان آورده، بلکه چهار تا. روایت شماره ۷ بود، شماره ۲ بود، ۱۳ بود، ۱۴ بود. اینها را من به نظرم می آید از نظر تنظیم کار همه را پشت سر هم می آوردند و همه را به اصطلاح یک حدیث قرار می دادند. این هم یک طائفه. یعنی کلا. حالا که طایفه بعدی رسیدیم در این باب، یک طایفه دیگر هم در این باب داریم. که این هم البته بعضی را پشت سر هم آورده. آن طائفه و متفرق هم هستند. اسماء متفرقی است که امام (ع) مثلا کسی از شیعه گرفتار بوده، و کسی از شیعه مثلا والی بوده برای مثلا خوزستان یا سجستان یا جای دیگر، نامه ای نوشتند و آن هم ترتیب اثر داده و کار این آقا را راه انداخته. از اینها معلوم می شود که ائمه (ع) اجازه می دادند برای بعضی ها که متصدی باشند. اگر کتاب جامع الاحادیث در خدمتان هست، در شماره ۲۶، این شماره ۲۶ را نگاه کنید. این در کتاب مرحوم کافی و تهذیب آمده است از کتاب نوادر الحکمه نقل کرده محمد بن احمد. عن السیاری. این تضعیف شده. خیلی محل کلام است. خود سیاری هم کاتب بوده. خودش هم در همین دستگاهها بوده است.

عن احمد بن زکریای سیدرانی عن رجل من بنی حنیفه من اهل بُست و سجستان، همین اطراف به اصطلاح همدان.

قال راحلت ابا جعفر جواد فی السنة التي حج فيها فی اول خلافة المعتصم؛ دارد یک شرح حالی می دهد که من با حضرت جواد(ع) در یک سفر حج رفیق بودم. این رفیق یعنی در کاروان بوده یا خدمت حضرت بودیم. بعد گفتم آقا در آن سجستان کسی هست شما را دوست دارد و حضرت یک نامه ای نوشتند. که مثلا این جور کن، این جور کن و آن حاکم سجستان هم حسین بن عبدالله نيسابوری. طبعاً نمی شناسیم ایشان را.

بله، بعد دارد این خبر رسید به اهل بُست که امام(ع) به والی نامه ای نوشته، فاستقبلنی علی فرسخین؛ خودش آمد والی تا دو فرسخ. دفعت الیه کتاب، فقبله وضعها علی عینه، روی چشمش گذاشت. ثم قال لی ما حاجتک؟ گفتم مثلاً خراجی بوده، مالیاتی بوده، گفت بله. این ما الان روایت شماره ای که خواندم ۲۶ یکی است.

یک روایت دیگر باز داریم. به عنوان شماره ۲۷ این را هم مرحوم باز کلینی نقل کرده از کتاب نوادر الحکمه محمد بن احمد و مرحوم شیخ طوسی هم از طریق محمد بن علی بن محبوب؛ اجمالاً هر دو باز می رسد به سیاری. همین آقای که الان گفتیم. این به نظر یک تخصصی در جعل این مطالب داشته است.

عن محمد جمهور، چون خودش هم در این کار بوده که مثلاً بگوید بله ما این کارها را برای شیعه می کنیم.

قال کان النجاشی اورجل من الدهاقین؛ دهقان در این جمع ها، اصطلاح فارسی است. ما الان دهقان را به کشاورز می گوئیم. اصطلاح قدیم دهگان یا دهقان را به این که الان می گوئیم خواجه، ارباب، آن صاحب به اصطلاح ارباب رعیتی به قول، ارباب به اصطلاح، فتودال به قول بعضی.

رجل من الدهاقین عاملاً علی الاهواز و فارس؛ البته اعراب فارس تلفظ می کنند، ما فارس تلفظ می کنیم.

بعد آن هم همین طور. این قصه هم باز همان سیاری و باز کتاب محمد بن احمد، باز همان قصه. الحمد لله خوب است که این دو تا را پشت سر هم آورده. این هم مثل همان است. البته آنجا اسم یک کس دیگری است. بله این شماره ۲۷.

باز شماره ۲۸ جای دیگری است مطلب دیگری است. خوب بود این را نمی آورد در وسط.

شماره ۲۹، باز این کتاب قضاء الحروق سوری، قال، از کتاب بحار از آنجا نقل کرده. قال رجل من اهل الری ولی علينا بعض کتاب یحیی بن خالد، یحیی بن خالد برمکی؛ این هم خیلی مفصل است. آقایان خودشان نگاه بکنند. ما دیگر نمی خوانیم. این هم حدیث سوم.

این باز مال یک جای دیگری است. کجاست؟ مال ری است. آن مال اهواز بود. بله، اهل ری. باز هم آن هم امام (ع) یک چیزی نوشتند و این خیلی خوشحال شد و گرفت نامه را و بعد گفت که من خدمت امام (ع) این طور این طور الی آخره.

در کتاب مستدرک شماره ۳۰، اینجا سه تا شد. سید هبة الله المعاصر العلامة فی مجموع الرائق؛ عرض کردیم خود هم مولف و مولف نمی شناسیم.

عن حسن بن علی بن یقطين، این طور آمده: عن جده، خیلی عجیب است عن جده؛ چون جدش معلوم نیست که یقطين از ما باشد. عده ای اصرار دارند که یقطين شیعه بوده. شواهد قطعا بر خلافش است. یقطين شیعه نبوده. از دعوات معروف بنی عباس است. بله، بچه هایش شیعه بودند.

س: استاد این هبة الله راوندی نیست؟

ج: نه نه، این غیر آن است. اولاً هبة الله راوندی سید نیست. قطب راوندی سید نیست.

ولی عن امیر رجل بالاهواز من کتاب، اینجا داشت من ذیل کتابه، علی ای حال نمی دانم چه کسی اینها را جعل کرده، مثل همدیگر است به هر حال. اینجا داشت بالری من کتابه یحیی بن خالد، خیلی هم شبیه هم هستند.

س: کل ماجرا جعلی است؟

ج: نمی دانم ما که نفهمیدیم. فعلاً می گویم حجت نیست دیگر حالا آن جعلش را چه عرض کنم. مقام حجیت را می گویم واقع را می گویم.

و کان علیه بقاء من خراج کان فيه زوال نعمتی، این هم عین همان قصه شماره ۲۹ است. لکن این مال ری نوشته؛ این شماره مال اهواز نوشته. و این قصه را در کتاب عدة الداعی هم مرحوم ابن فهل آورده به عنوان حدثنا الحسین بن یقطين، عن الحسن بن علی بن یقطين عن ابیه عن جده. آن هم دارد هو لی علینا من اهواز رجل، این مگر یقطين دیگری باشد چون آن که در بغداد بوده اصلاً ربطی به این ندارد.

این هم پس تا اینجا چهار تا حدیث هم هست که اینها در یک به اصطلاح مساق هستند. و آن مساقی که اینجا دارند، این است که کسی مثلاً گرفتاری داشته و حضرت نوشتند به اینکه کسی اعمال اینها را انجام بدهد. این هم به اصطلاح یک نکته ای که دارد. این هم یک مجموعه ای از روایاتی است که در اینجا است.

س: حاج آقا این که نوشته مکتوب ائمه علیهم السلام فرق می کند مثلاً یک جا بحث صدور است یک جا بحث ۳۵:۵۳

ج: حالا بعد

این یک طایفه. این خوب بود این چند طایفه بندی را می کرد یعنی. یک طایفه دیگر از این روایات ما نحن فیه داریم. از شماره ۵۴ شروع می شود. از تفسیر عیاشی از علل از عیون، و بعد همین طور. این طایفه یک طایفه ای است که السنه مختلف دارد؛ اشکال کردند به حضرت رضا(ع) چرا شما قبول ولایت عهد فرمودید. دیگر بقیه را خودتان مراجعه کنید.

از ۵۴ به بعد باز یک طایفه ای است این طوری است. یعنی این مناسب است که اینها این دیگر حالا من چون نمی خواهم بعد بخوانم همین جا به اصطلاح وارد این نکته اش را عرض کردم که آقایان خودشان مراجعه بکنند. تا آن شماره ۶۱ نمی دانم اینها دنبال همین قصه ای است که مربوط می شود به حضرت رضا سلام الله علیه و قبول ولایت عهد.

این یک اجمالی بود از ابواب روایت این باب که من خدمتان عرض کردم تا ببینیم بقیه روایات چه بوده است.

عرض کنم که از جمله روایاتی که در اینجا ایشان آوردند، در کتاب جامع الاحادیث، شماره ۳. شماره ۳ را مرحوم کلینی نقل کرده عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد. احمد بن محمد مراد اشعری است که از اجلاس است. عن محمد بن سنان عن یحیی بن ابراهیم بن مهاجر؛ الان خیلی حالش روشن نیست. محمد بن سنان به هر حال در روایت مشکل ایجاد کرده. عرض کردم کرارا و مرارا مرحوم احمد اشعری در سفری که کوفه بوده، مقداری از میراث های محمد بن سنان را با خودش به قم آورده. به ذهن ما این طور می آید. می گویم چون کسی نوشته خیلی احتیاط می کنم. به نظر من اولین تنقیح آثار غلات توسط همین احمد اشعری شده است. یعنی به ذهن ما می آید که اگر مرحوم کلینی آنها را قبول کرده به خاطر تنقیح احمد است. مرحوم احمد اشعری عده ای از آن روایاتی را که مال محمد بن سنان و خط غلو بوده، آنهایی که می دانسته قابل قبول است آورده در قم نقل کرده است. ظاهرش این طور است.

قال قلت لابی عبد الله فلان یقرأک السلام و فلان و فلان فقال و علیهم السلام، یسئلونک، ظاهراً باید یک قال باشد. قال و ما لهم، چه

مشکلی برایشان پیدا شده

س: حاج آقا ما یک قلت داریم

ج: هان باید داشته باشد. اینجا ندارد.

این باید یک چیزی اینجا داشته باشد.

س: نه همان جامع الاحادیث دارد

ج: جامع الاحادیث دارد. این یکی من ندارد که. مگر آن و نسخه بعدی است. ویرایش بعدی است.

فقال و ما لهم، قلت حبسها ابو جعفر؛ این ابو جعفر مراد منصور دوانقی معروف است. چون عرض کردم از بنی عباس، ابراهیم امام اول بود که ایشان به حکومت نرسید. بعد برادرش ابو العباس به سقاح معروف است و بعد برادرش هم ابو جعفر. این سه تا برادر هستند، اما ابراهیم به قول خودشان امام نشد، این دو تا شدند به قول خودشان. و بعد هم پسر منصور است، بعد دیگر می رود ۳۹:۲۱

فقال و علیهم السلام، حبسها ابو جعفر، فقال و ما لهم و ما له؛ قلت استعملهم فحبسهم؛ استعمله عرض کردم عامل در اینجا به معنای کارمند است. الان در لغت عرب عامل به معنای کارگر می گویند. منصور اینها را به کار گرفته در یک جایی، فقال ما لهم و ما له؛ اینها به منصور چه کار داشتند این شیعه ها؟

ألم انهم؛ اینجا انهم می خورد. نهی ینهی انهم. هم النار هم النار هم النار، اینها در آتش هستند. این روایت شاید از آن بشود فهمید که اساسا کسانی که قبول ولایت می کنند در آتش هستند. البته عرض کردم ما چون خط و خطوط مختلف داشتیم. احتمالا خط غلات یکی از لوازم کارشان همین بود که با دستگاه نظام حاکم بد بودند. به اصطلاح ما جزو مخالفین و جزو همین اپوزیسیون بودند. خود محمد بن سنان هم از آنهاست.

قال ثم قال اللهم اخذع عنهم سلطانهم؛ یعنی قطعش کن، خدایا سلطان بنی عباس را و سلطه اینها را فرا گیر.

قال فانصرف من مکه، این معلوم می شود در سفر عمره یا حج بوده. و سئلت عنهم فاذا هم قد اخرجوا بعد هذا الکلام بثلاثة ایام.

مع ذلک امام (ع) دعا فرمودند و اینها آزاد شدند. محل استشهاد این است که از ظاهر این حدیث مبارک در می آید که خود تصدی و خود قبول ولایت نار است و آتش است.

شماره ۴ تفسیر عیاشی عن سلیمان بن جعفر قال قلت لابی الحسن علیه السلام ما تقول فی اعمال السلطان فقال یا سلیمان الدخول فی اعمالهم؛ این خودش یک عنوان است.

و العون لهم و السعی فی حوائجهم؛ سعی در حوائج ولو انسان کارمند دولت نباشد، کارهایشان را انجام بدهد. عدیل الکفر و النظر الیهم علی العمد من الكبائر التي يستحق به النار، حتی به صورتش هم نگاه نکند. این قدر امام (ع) می خواهند در این مسئله تأکید بکنند.

حدیث شماره ۵ یک مقداری نکته دارد بعد عرض می کنم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین